

مطلب خود را به بهانه هفتۀ ترویج آغاز کردیم و در شمارهٔ پیشین با تجزیه و توصیف مشکلات ترویج کشاورزی در کشورهای عقب نگه داشته شده، ادامه

دادیم و در این مقاله نیز بنا به روالی که از قبل تعیین شده بود، به تحلیل این مشکلات و ارائه راه‌حلهائی در این باب خواهیم پرداخت.

پس از جنگ جهانی دوم و در طی دودۀ (۶۰ - ۱۹۵۰) داعیه کمک به کشورهای استعمارزده قبلی که نام «در حال توسعه» را بر خود نهاده بودند، در قالب برنامه‌های نوسازی با محوریت رشد اقتصادی مطرح شد. دو اهرم این رشد اقتصادی که توسط استعمارگران کراراً به آنها توصیه میشد، عبارت بود از الف: تزریق سرمایه؛ ب: انتقال تکنولوژی که ایندو ابزار نیز هم‌اکنون در انحصار توسعه‌یافتگان بود و شرایط دست‌یابی به آندو نیز از یکطرف تحصیل ارز خارجی از طریق صدور یک یا چند محصول تجاری و از طرف دیگر اعطای وام توسط کشورهای توسعه یافته بود. عوارض پذیرش ایندو شرط نیز از سونی ورود به «شبکه تار عنکبوتی» بازار جهانی و آسیب‌پذیری شدید در تنش‌های اقتصادی و از سوی دیگر پذیرش سلفه اقتصادی و غالباً سیاسی این کشورها همراه با بار سنگین قروض مالی بود.

تحلیلی از مشکلات ترویج و ارائه رهنمودهائی در این باب

ترویج

در خدمت رشد اقتصادی

یا توسعه روستایی

محمد حسین عمادی

بررسی موفقیت ترویج در جهان سوم (قسمت آخر)

مقدمه:

نگرش براساس آنچه از واقعیتها و شواهد برمی‌آید، باید گفت که میبایست فرض اول را بعنوان اصلی‌ترین دلیل شکست ترویج در کشورهای جهان سوم پذیرفت؛ ضمن آنکه معترفیم بسیاری از کشورها بنا به دلایل متعددی، در جهت رسیدن به اهداف ناصحیح خود نیز از روشهای نامتناسبی بهره گرفته‌اند. از آنجا که فرض مورد ادعای ما مدعیانی خواهد داشت ناگزیر هستیم که پس از بیان مقدمه‌ای مختصر به تشریح دلایل خود پرداخته و در انتها راه‌حلهائی متناسب با فلسفه واقعی ترویج ارائه دهیم.

متأسفانه، این یک واقعیت آشکار است که ترویج کشاورزی بدلائل متعددی نتوانسته است کارنامه موفق را در کشورهای عقب‌نگه داشته شده ارائه دهد. اگر بخواهیم این عدم موفقیت را تحلیل کنیم، دو مفروض خواهیم داشت: ۱- اهداف تعیین شده برای ترویج کشاورزی و تئوری حاکم بر آن اساساً نادرست بوده است؛ ۲- اهداف تعیین شده صحیح بوده اقا راه رسیدن به این اهداف اشتباه انتخاب گردیده است. گرچه بسیاری از نظرات و تحلیلهای رایج خواسته یا ناخواسته بدنبال اثبات فرض دوم می‌روند؛ اما با یک

با این وصف، سلطۀ توسعه‌یافتگان و وابستگی کشورهای در حال توسعه بهانی بود که میبایست در قبال دست‌یابی به دو اهرم رشد اقتصادی (سرمایه و تکنولوژی) پرداخت میشد و این همان روندی است که در واژه «توسعه نیافتگی» متجلی است. فرآیندی که در فوق به آن اشاره شد با محوریت رشد اقتصادی و بعنوان یک نظام «قالب و محتوای کشورهای عقب‌نگه داشته شده را از ابعاد اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی از خود متأثر ساخته و ساختار تشکیلاتی و اداری در این کشورها را در راستای مقاصد خویش به خدمت گرفت. سیاستهای توسعه کشاورزی نیز از این قاعده مستثنی نبود و با پذیرفتن مکانیزاسیون بعنوان اهرم اصلی در اصلاحات کشاورزی هم و غم خود را بر آن معطوف ساخت. در این میان «ترویج کشاورزی» هم که توانائی خود را در حین جنگ جهانی و در عرصه کشاورزی و افزایش روبه‌تزايد تولیدات زراعی در آمریکا به ثبوت رسانده بود، در قالب طرحها و کمکهای فنی، مشاوره‌ای (اصل چهار ترومن) و از مجرای بنیادها و سازمانهای بین‌المللی و بعنوان برگ سبزی که تحفه کبوتر سفید صلح!! بود، راهی کشورهای جهان سوم شد. در مدت کوتاهی پس از جنگ جهانی و همزمان با شیوع مکتب نوسازی و توسعه بر محور رشد اقتصادی، سازمان ترویج کشاورزی در اغلب کشورهای توسعه

تاسیس شد. ترویج کشاورزی که از زمان استعمار نیز سابقه‌ای در بعضی از این کشورها داشت، از ابتدای تشکیل، ماموریت یافت که بمنظور رشد اقتصادی و بهره‌وری در بخش کشاورزی، تکنولوژی را بطریق اشاعه مکانیزاسیون و نهاده‌های نوین کشت در پیکر «کشاورزی معیشتی» این کشورها تزریق کند.

ساخت اداری و تشکیلات حاکم بر ترویج نیز الگو گرفته از نظام بوروکراتیک و توصیه شده و یا بر جای مانده از قبل بود. عاملان ترویج (مروجین) هم عمدتاً در نقش پیامبران تکنولوژی جدید و از تحصیلکرده‌های مرفه شهری خواستار ارباب رجوعی بودند که هم قدرت خرید تکنولوژی و تماس با وی را و هم قدرت ریسک و آزمون معجزات این پیامبران (ماشین آلات و نهاده‌های نوین) را داشته باشند. و اینها - کشاورزان مورد خطاب - کسانی نبودند بجز بزرگ مالکان و طبقه مرفه جوامع روستایی. در این تفکر، نظام روستا و روستایی مذموم و یادآور دوران سپاه گذشته است که هر چه زودتر باید با توصیه‌های فنی و علمی

و انتقال اطلاعات در قالب‌های منسوخ یادگیری، مدرن شود.

ناگفته نماند که بسیاری از دولت‌ها بعلت ضعف بنیه مالی و قروض خارجی توان پشتیبانی از همین نظام ترویجی را نداشته و قادر به تامین حداقل هزینه پرسنل و امکانات مورد نیاز آن نیز نیستند.

روند فوق بعنوان یک مجموعه به هم پیوسته باعث گردیده است که همراه با وابستگی شدید سیاسی - اقتصادی، این کشورها در روابط پیش ساخته استعمار، بیش از پیش در «گرداب توسعه نیافتگی» فرو رفته و به تخریب و چپاول منابع انسانی و طبیعی خود کمک کنند؛ به نحوی که اشاعه «مکانیزاسیون نامتناسب»، به بیکاری نیروی انسانی و خروج ارز از کشور، و ارائه نهاده‌های جدید کشاورزی (بذر، سموم و کودهای شیمیایی) به تشدید فاصله و شکاف طبقاتی و فقر روزافزون در بین روستائیان منجر گردیده است. از سوی دیگر بعلت معطوف بودن فعالیت‌های ترویجی بر محصولات صادراتی (تامین کننده ارز خارجی)

اضافه تولیدی هم که بدست می‌آید با قیمت‌های بازار جهانی که آنهم دائماً در حال نزول است به فروش می‌رود. اینها همه و همه باعث گردیده است بخش کشاورزی که قریب ۸۰٪ جمعیت این کشورها را در برمیگیرد، با وضعی بدتر از گذشته روبرو گردیده و کشاورزان به زندگی زجر آوری جهت تامین حداقل نیازهای زیستی خود ادامه دهند.

اما از سوی دیگر در سه دهه اخیر (۹۰-۱۹۷۰) توسط صاحب نظران مستقل و عمدتاً جهان سومی، روند کنونی جدأ به زیر سؤال رفته و معدود کشورهای نیز چون هندوستان، چین و بعضی کشورهای آفریقائی و آمریکای لاتین، تجارب موفقیتی را در مقایسه با دیگر کشورها نشان داده‌اند. این نظریات و تجربیات جدید با مردود شمردن رشد اقتصادی (با تکیه بر سرمایه‌داری متمرکز و شهرنشینی) بر این اصل استوار است که «هدف از توسعه را بایست، اولاً وسیعتر از بهبود اقتصادی و در حیطه رفاه اجتماعی همچون تقابل فقر و بیکاری و کاهش نابرابری و استقلال دید؛ ثانیاً بعلت آنکه



توسعه از یک بار ارزشی برخوردار است هر جامعه‌ای میبایست بنا به ارزشها و آرمانهایش اهداف توسعه‌اش را خود تعیین کند».

از آنجا که بیش از ۸۰٪ جمعیت کشورهای جهان سوم را روستائیان دچار فقر غذایی، بیکاری و برخوردار از کمترین امور رفاهی تشکیل میدهند، معدود کشورهایی که پس از کسب استقلال در راستای توسعه فراگیر گام برداشته و صاحب نظرانی که در این زمینه قلم بدست گرفته‌اند، بعنوان یک ضرورت حیاتی و اجتناب‌ناپذیر به راهبردی بنام «توسعه روستایی» رسیده‌اند. در این راهبرد روستا بعنوان محور حیات در جوامع جهان سوم تلقی شده و در کانون توجهات و برنامه‌ریزیها و سیاست‌گذاریهای کلان واقع شده است.

رشد کشاورزی و توسعه روستایی:

۹۰ - ۷۵ درصد نیروی کار کشورهای کم درآمد و بین ۷۰ - ۶۰ درصد نیروی کار کشورهای با درآمد متوسط، در فعالیتهای کشاورزی اشتغال دارند. کشاورزی در این کشورها غیرکارآ بوده و قدرت تولیدی پائین دارد، به نحوی که حتی در تأمین حداقل سطح معیشت نیز ناتوان است. در نزد تعداد کثیری از خانواده‌های کشاورز که اعضایشان نیروی کار اصلی کشاورزی را تشکیل میدهند، کشاورزی صرفاً یک حرفه یا منبع درآمد نیست، بلکه یک شیوه زندگی است. و همین کسب معیشت از طریق کشاورزی که شیوه زندگی شده هنوز هدف اصلی کشاورزی در جهان سوم است. با این وصف به نقش حیاتی رشد کشاورزی که اصلی‌ترین اهرم اقتصادی توسعه روستایی است پی می‌بریم، و از آن مهمتر آنکه بعلت وابستگی شدید این کشورها به بخش کشاورزی، توسعه کشاورزی پیش نیاز سایر بخشهای اقتصاد است. توسعه روستایی در عین حال که وابسته به پیشرفت کشاورزی زارعین خرده پاست از این حد بسیار فراتر رفته و به رفاه اجتماعی و کاهش نابرابری در خدمت هدفهای توسعه هماهنگ قرار می‌گیرد.

بمنظور تأمین رفاه اجتماعی و کاهش فقر و بیکاری در جهت عدالت اجتماعی میبایست توجه خود را معطوف به زارعین کوچک نمود و این مهم تأمین نمی‌شود مگر با ایجاد تغییرات اساسی در

حمایتی متناسب با ویژگیهای اقلیمی و قومی دانسته‌اند.

سیاستهای حمایتی محتاج یک نظام پشتیبان (دولت) است که بعنوان یکی از شرائط اصلی توسعه روستایی است که به آن اشاره شد، اما یکی از عناصر اصلی این نظام پشتیبان باید تطبیق ساخت نهادی با شرایط، نیازها و ویژگیهای محلی باشد و این شرط اساسی «توسعه روستایی درونزا» میباشد.

ترویج و توسعه روستایی:

همانطور که دیدیم یکی از امور حمایتی جهت توسعه کشاورزی - که میبایست صرفاً توسط دولت تأمین شود - ارائه خدمات فنی و آموزشی ترویجی به کشاورزان و روستائیان است، که در قالب «ترویج کشاورزی» بیان می‌گردد. ترویج در قالب توسعه روستایی معنا و مفهومی کاملاً جدا با آنچه در راهبرد های رشد اقتصادی حاکم داشت، دارد و به همین دلیل نیز نقشی متفاوت خواهد داشت. برای شناخت و بررسی دقیقتر از جایگاه و نقش ترویج در توسعه روستایی بحث خود را در قالب پاسخ به سؤالات زیر آغاز می‌کنیم. ناگفته نماند که بخشی از این سؤالات خود میتواند به بسیاری از ابهامات پاسخگو باشد و پاسخ به این سؤالات و مشخص شدن این ابهامات در بیان نقش و ترسیم چهره واقعی از ترویج تأثیر فراوانی خواهد داشت.

۱ - ترویج در خدمت بخش کشاورزی یا توسعه روستایی؟

پاسخ به این سؤال وظیفه و حیطه کار ترویج را مشخص خواهد ساخت. عده‌ای ممکن است بین ایندو (ترویج کشاورزی و روستایی) تمایزی نبینند و ترویج کشاورزی را ترویج روستایی بپندارند، ولی با مقدماتی که در باب رشد اقتصادی و توسعه در جهان سوم و جایگاه توسعه روستایی در این کشورها بیان شد و توضیحاتی که در زمینه نقش کنونی ترویج عنوان کردیم، این واقعیت برهیچکس پوشیده نمی‌ماند که ترویج نمی‌تواند و نمی‌بایست خود را در محدوده انتقال تکنیک و رواج مکانیزاسیون محدود ببیند. اگر معتقدیم که توسعه روستایی علیرغم اتکا، به توسعه کشاورزی هدف اصلی خود را معطوف به بهبود

*** از آنجا که بیش از ۸۰٪ جمعیت کشورهای جهان سوم را روستائیان دچار فقر غذایی، بیکاری و... تشکیل می‌دهند، معدود کشورهایی که پس از کسب استقلال در راستای توسعه فراگیر گام برداشته‌اند، به عنوان یک ضرورت حیاتی و اجتناب‌ناپذیر به راهبردی به نام «توسعه روستایی» رسیده‌اند.**

زیر ساختهای حقوقی و مالکیت و توزیع مجدد منابع و سرمایه‌ها (اصلاحات ارضی و...) و این تغییرات اساسی نیز در عین ضرورت محتاج سیاستهای حمایتی است. این گونه حمایتها شامل کنترل تولید (بانکها، وام دهندگان، توزیع بذور و کود) خدمات حمایتی دولتی (خدمات فنی و ترویجی، شبکه راه و بازاریابی...) و سیاستهای قیمت گذاری دولتی میشود. اهمیت سیاستهای حمایتی به حدی است که پاره‌ای از تحلیل گران مسائل روستایی علت شکست راهبرد توسعه کشاورزی در دهه ۵۰ و ۶۰ را عدم اتخاذ سیاستهای

*** اگر معتقدیم که توسعه روستایی علیرغم اتکا به توسعه کشاورزی هدف اصلی خود را معطوف به بهبود سطح زندگی و کاهش نابرابریهای اجتماعی از طریق آموزش و مشارکت خود روستائیان می‌کند، و با توجه به پیوستگی و وابستگی این امور در جامعه روستایی، طبعاً نباید آموزش و ترویج را در محدوده کشاورزی دید.**

سطح زندگی و کاهش نابرابریهای اجتماعی از طریق آموزش و مشارکت خود روستائیان می‌کند و از آنجا که معتقدیم کشاورزی یک شیوه زندگی است و در محدوده روستا همه امور درهم تنیده‌اند، طبیعتاً نباید آموزش و ترویج را در محدوده کشاورزی دید.

سؤالی که اینجا مطرح میشود این است که پس نیازهای آموزشی واقعی برای توسعه روستائی کدامند؟ یکی از صاحب‌نظران گروهبندی جالبی ارائه داده است؛ او نیازهای آموزشی جوانان و سالمندان اعم از مردان و زنان کشورهای در حال توسعه را تحت چهار عنوان گروهبندی کرده است: ۱- آموزش عمومی یا پایه: شامل سواد خواندن و نوشتن و آنچه در مدارس ابتدائی و متوسطه بدنیاال آن هستیم.

۲- آموزش خانواده: که عمدتاً به منظور بهره‌مندی از دانش، مهارت و طرز تفکر است که در بهبود تأمین معاش زندگی خانواده مفید است. مثلاً در زمینه‌هایی مانند بهداشت و تغذیه و خانه‌سازی، مراقبت از بچه، تعمیرات و بهسازی منزل، تنظیم خانواده و غیره.

۳- بهبود آموزش جامعه: تفویض نهادها و جریانات محلی و ملی از طریق آموزش موضوعاتی مانند پروژه‌های محلی و ملی دولتی، تعاونیها، انجمنهای ملی و نظیر آن.

۴- آموزش حرفه‌ای: که برای توسعه دانش و مهارت خاصی که با فعالیتهای متعدد اقتصادی در ارتباط است طرح‌ریزی شده است.

در اکثر کشورهای در حال توسعه، در بیشتر موارد فقط مقوله اول (آموزش عمومی) مورد تأکید قرار گرفته است؛ ولی از نیازهای یادگیری سه گروه شغلی اصلی مناطق روستائی (زارعین و کارگران زراعی «خوش نشینها»، افرادی که در واحدهای تولیدی روستائی غیرکشاورزی شاغل هستند و کارکنان دولتی شاغل در روستاها) که همگی از گروه بزرگسالان بوده و مآلاً محتاج یک نظام آموزش غیررسمی (ترویج) هستند، غفلت شده است. با توجه به محور دوم آموزشی که شامل بهبود آموزش خانواده میشود به گروه وسیعی برمیخوریم که همان زنان روستائی هستند. گروهی که متأسفانه در تمام برنامه‌ریزیهای توسعه روستائی مورد غفلت واقع شده‌اند و به «نیسه گمشده» جامعه جهان سوم هستند. آموزش این

توسعه کشاورزی داشته باشد، معدلک آنرا درون نظامی بنام توسعه همه جانبه روستائی دیده و به آن می‌نگریم.

۲- ترویج یک عامل ضروری در توسعه روستائی است یا یک ابزار حمایتی؟

هدف اصلی از راهبرد توسعه روستائی با سیاست «برونزا» که در قالب طرحهای رایج و متداول عمران روستائی در اکثر کشورهای در حال توسعه اجرا میگردد، انتقال ابزار و تکنولوژی جدید و فنون علمی (اعم از حرفه‌ای یا مسائل خانواده) به روستائیان میباشد. این سیاست گرچه معتقد به توسعه فراگیر (اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی) روستائی است، لکن از اثر و نقش اساسی «نیاز» به عنوان رکن هرکنش انسانی غافل مانده است، بنا به اصالت بیش از حدی که به دولت به عنوان عامل اصلی و اساسی در برنامه‌های توسعه می‌دهد و از سونی بهای لازم را به نقش تعیین کننده انسانها در پذیرش نوآوری‌ها و تغییرات اجتماعی تمیهد.

با پذیرش این واقعیت که نیاز، زیربنای رفتار فردی و طبعاً مبنای هر تغییر اجتماعی میباشد، باید درنگرش خود نسبت به نقش و سهم دولت و روستائیان در توسعه روستائی (به شیوه برونزا) جداً تجدیدنظر کنیم. مقبول نیفتادن «طرحهای اسکان» در تانزانیا، و تعاونیهای روستائی در مصر و بسیاری طرحهای عمران روستائی در کشورهای عقب نگاه داشته شده، شاهدهی است براین مدعا که هرگونه تغییر- حتی اگر کاملاً خیرخواهانه باشد- میبایست مبتنی بر نیاز و خواسته درونی روستائیان (درونزا) باشد. همانطور که دیدیم توجه و اصالت دادن به «نیاز» بعنوان عامل هر حرکت اصل و تغییر در جوامع انسانی، عامل ممیزه دو سیاست درونزا و برونزا در توسعه روستائی میباشد. دو سؤالی که در اینجا مطرح میشود آنست که اگر ضرورت تغییر و تحول در جوامع روستائی را بعنوان یک اصل پذیرفته و آنرا منوط به نیاز درونی خود روستائیان میدانیم - که قرن‌ها روستائیان و جوامع جهان سوم را به تحولی اساسی و انداخته است - اولاً چه ضمانتی است که این عامل درونی (نیاز) تحت تأثیر قرار گرفته و موتور حرکت توسعه روستا واقع شود؟ ثانیاً، آیا مادامی که یک جامعه احساس نیاز نسبت به مقوله‌ای نمی‌کند محتاج آن هم نیست؟

* نیازهای آموزش واقعی برای توسعه روستائی براساس یک تقسیم‌بندی شامل: آموزش عمومی یا پایه، آموزش خانواده، بهبود آموزش جامعه و آموزش حرفه‌ای می‌شود.

گروه نیز بنا به تفکیکی که بین آموزش رسمی و غیررسمی (ترویج) قائلیم برعهده ترویج نهاده میشود.

با نکاتی که بیان شد باید از چهار چوب درک ناقص از آموزش بیرون آمد و به صراحت در پاسخ به این سؤال که می‌پرسد ترویج کشاورزی یا روستائی؟ پاسخ داد که ترویج روستائی و نه فقط کشاورزی! با آنکه معتقدیم ترویج کشاورزی با دو عامل اصلی نوآوری که همانا نوآوری در عملیات زراعی و تکنولوژی جدید کشاورزی (و نه صرفاً مکانیزاسیون) است، میتواند نقش اساسی در

* مشارکت روستائیان در امر ترویج، هم تضمین کننده پذیرش و تصحیح نوآوری در حین عمل است و هم منطبق با تئوریهای جدید که یادگیری را یک امر اکتسابی و نتیجه کشمکش ذهنی رفتاری می‌داند.

پاسخ به این دو سؤال جایگاه و نقش آموزش و ترویج را در «توسعه روستائی درونزا» مشخص می‌کند و پاسخ به ایندو نیز محتاج این توضیح است که آیا «نیاز» انسانها را به حرکت وامیدارد یا «احساس نیاز»؟ این سؤال از ظرافت خاصی برخوردار است و گرچه به مباحث روانشناسی مربوط میشود ولی گره گشا خواهد بود. در پاسخ باید گفت که «احساس نیاز» اساس حرکت خواهد بود و نه صرفاً نیاز؛ البته درمورد مقوله‌هایی چون گرسنگی، سلامتی و دیگر نیازهای فیزیولوژیک «احساس نیاز» با خود «نیاز» رابطه تنگاتنگی دارد. اماوقتی برآوردن نیازها از پیچیدگی برخوردار میشوند همیشه نیاز (احتیاج) «احساس نیاز» را به همراه ندارد و طبعاً انگیزش و تحرکی هم در پی نخواهد بود که به تغییر در رفتار فرد منجر گردد. این حالت، وصف «آنکس که نداند و نداند که نداند» است. و مادامی که جهل مرکب برانسان و جوامع دامن گستر باشد نباید انتظار هیچ تغییر مبتنی بر نیاز را داشت. اما عاملی که میتواند گره گشای این «دورتسلل» بوده و

ضمنائی بر حرکت درونی این جوامع باشد، ایجاد آگاهی از نیاز است یا به تعبیری ساده نمودن جهل مرکب. این امر ارشادی — که زیربنای هرتحول حقیقی و اساسی در جوامع انسانی است — وظیفه اساسی آموزش و ترویج در جوامع روستائی میباشد. وظیفه‌ای که نیاز را به احساس نیاز تبدیل کرده و لازمه این روشنگری در مرحله اول، بازگونی معضلات حاکم بر زندگی و تشریح پیچیدگیهای آن همراه با ربط آن به نیازهای ملموس با یاری گرفتن از ارزشهای این جوامع است. این شیوه کار مروجینی میباشد که با روستائیان عجمین شده‌اند و در حین تماس قدرت تجزیه و تحلیل مسائل روزمره را به روستائیان منتقل می‌کنند.

پس دیدیم که در توسعه درونزا، آموزش و ترویج علیرغم آنچه در روش برونزا، بعنوان یک عامل حمایتی برای آمادگی در پذیرش نوآوری‌ها و تغییرات تلقی میشود، یک عامل اساسی و ابزاری برای روشنگری (که مبنای هر حرکت و تحول درونزا است) محسوب میشود که قصور از آن قصور

از هرگونه تغییر و تحول اساسی در جوامع عقب نگه داشته شده است.

۳ — ترویج در قالب یک «سازمان» یا «نهضت مردمی فراگیر»؟

سؤال فوق این قضیه را مطرح می‌کند که با وسعتی که به زمینه و محدوده عمل ترویج در کشورهای عقب نگه داشته شده، دادیم و حجم کاری که برای آن قائل شدیم، این بار را باید بدوش چه کسی سپرد و عامل اجرای ترویج روستائی چه کسی خواهد بود؟

در پاسخ به این سؤال به دو شرط اساسی در اجرای برنامه‌های توسعه روستائی درونزا باید توجه کنیم:

۱ — نقش و مشارکت مردم بعنوان هدف و ابزار توسعه؛ ۲ — نقش دولت بعنوان یک عامل پشتیبان (بخصوص در امر آموزش و ترویج که غیرانتفاعی است) این دو اصل همراه با واقعیت‌های موجود، شیوه عمل و اجرای ترویج را بما نشان میدهد. همانطور که قبلاً اشاره شد دولت



در اکثر کشورهای جهان سوم (گروه فقیر و با درآمد متوسط) از وضعیت مطلوب اقتصادی و نقدینگی برخوردار نبوده و توان راه اندازی و توسعه یک شبکه قوی اداری در زمینه آموزش و ترویج روستائی را ندارد، بخصوص آنکه از نظر اقتصادی امور آموزشی ضمن پربازده بودن دیربازده نیز هستند. اصول و واقعیتهای فوق ما را به این راه می‌کشاند که باید ضمن قائل شدن نقش برنامه ریزی و سیاست گذاری ترویج برای دولتها و توقع در بها بخشیدن به امر ترویج روستائی، آنها حداقل تلاش خود را برای استفاده از روشهای مشارکتی و مردمی در امر ترویجی بعمل آورند. از آنجا که معتقدیم روستائیان خود صاحب گوهر گرانهای «تجربه» بوده و هر نوآوری را زمانی می‌پذیرند که با «محک تجربه قبلی» آنها سازگاری داشته باشد، لذا مشارکت روستائیان در امر ترویج، هم تضمین کننده پذیرش و تصحیح نوآوری در حین عمل است و هم منطبق با تئوریهای جدید که یادگیری رایج امر اکتسابی و نتیجه کشمکش ذهنی رفتاری میدانند. با این روش هزینه مالی امر ترویج را با مشارکت خود مردم کاسته ایم و در جهت اهداف توسعه روستائی گام بر خواهیم داشت. سؤالی که در اینجا مطرح میشود راجع به چگونگی و شیوه مشارکت مردم است. تجربه بعضی از کشورها نشان داده است که تشکلهای سازمانهای روستائیان همچون تعاونیها می‌توانند مجرای مناسبی برای این مشارکت باشند. از طرف دیگر اگر از قالب روشهای موجود ترویج (انفرادی - گروهی - انبوهی) بیرون بیاییم و روش استفاده از «زارعین تماس» یا «واسطه» را برگزینیم می‌توانیم با بهره گرفتن از نوآوران روستا و تشکل آنها و ارتباط منظم با مروجین، سطح انتشار ایده‌های نو را بسیار گسترده تر کرده و «ترویج روستائی برای روستائی و بدست روستائی» را جامه عمل پوشانیم و این بمعنای ترویج روستائی به شیوه مشارکتی است.

ضمناً از رسانه‌های گروهی بخصوص رادیو و تلویزیون که استفاده از آنها محتاج سواد هم نیست، هم اکنون در کشورهای جهان سوم به مقدار بسیار ناچیزی نسبت به کشورهای توسعه یافته در امر آموزش و ترویج استفاده میشود. با توجه به هزینه سرانه ناچیز این رسانه‌ها و با استفاده فراگیر میتوان سطح انتشار پیامهای آموزشی و ترویجی را

*** از آنجا که توسعه واقعی متکی به مشارکت خود مردم در امور است و تطبیق یک نوآوری با ویژگیهای فرهنگی - اجتماعی یک جامعه اصلی است انکارناپذیر، ترویج روستائی با مدیریت عامل پشتیبان (دولت) و بکارگیری مشارکت خود روستائیان، در جهت افزایش بهره‌وری و رفع فقر و نابرابری، در جوامع عقب نگهداشته شده، محتاج یک بسیج و نهضت عمومی است.**

صدچندان کرد.

۴ - ترویج در جهت فقر و نابرابری یا زدودن آن
همانطور که دیدیم هدف اصلی توسعه در خلال ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ به حداکثر رساندن نرخ رشد تولید کل بود. در نتیجه تأثیر ترویج و حتی توسعه کشاورزی در توزیع درآمد و ریشه کن کردن فقر عموماً فراموش شده بود. و کار بجائی رسید که از سونی مکانیزاسیون به افزایش بیکاری فقرای روستائی و رهانی مالکین بزرگ از قید نیروی انسانی، و از سوی دیگر اشاعه بذریه‌های اصلاح شده (انقلاب سبز) به افزایش درآمد کسانی که زمین بیشتر، امکان خرید بذر و سموم و کود لازمه و دسترسی به عاملین ترویج را داشتند منجر شد. در نهایت فقرا فقیرتر و ثروتمندان ثروتمندتر شدند. حال که توسعه روستائی بدنبال رفع فقر و نابرابری است، ترویج نیز میبایست در صحنه‌های مختلف دست به این امر مهم بزند، از یکطرف در زمینه آموزش خانواده فعالیت خود را عمدتاً متوجه روستائیان کند که درآمد کمتری دارند و از طرفی در زمینه آموزش حرفه‌ای و کشاورزی به فعالیتهایی بپردازد که ترویج و اشاعه آن به تشدید فاصله طبقاتی منجر نشود. سؤالی که مطرح میشود آنست که چگونه؟

از آنجا که توسعه کشاورزی در قالب توسعه روستائی میبایست معطوف به زارعین خرده پا شود، لذا بهبود کشاورزی را در مقیاس کوچک باید در نظر گرفت. بنا به مقیاس تکنولوژی و نوآوری باید هر نوآوری را مورد نظر قرار داد. به این معنا که

عده‌ای از تکنولوژیها «وابسته به مقیاس» هستند و عده‌ای «مقیاس خنثی».

مثلاً استفاده از ماشین آلات در اراضی بزرگتر سوندنهایی که بدست میدهد بیشتر از سودی است که در اراضی محدود و کوچک روستاها بدست میدهد، بنابراین وارد کردن این چنین ماشین آلات حتی میتواند عمل ضد توسعه‌ای به حساب آید. اما نوآوریها همچون شیوه‌های جدید کاشت، بذر اصلاح شده، روشهای پیشرفته آبیاری مقیاس خنثی بوده و در هر زمینی با هر مساحتی افزایش درآمدی به نسبت زمین خواهد داشت. اینگونه نوآوریها در مقیاس کوچک ضمن آنکه بهره‌وری را می‌افزاید ایجاد تفاوت فزاینده در درآمدها نخواهد داشت. این نوآوریها که مبتنی بر تحقیقات و پیشرفتهای علمی در کشاورزی نوین است باید مورد استفاده آموزشهای حرفه‌ای و کشاورزی ترویج قرار گیرد. البته نقش سیاستها و توزیع نهاده‌ها نیز از عوامل اساسی در ایجاد نابرابریهاست. چگونگی در دسترس قرار گرفتن این نهاده‌ها میتواند حتی از روش یک تکنولوژی مقیاس خنثی به نفع گروه و طبقه بندی خاصی که به شبکه توزیع به دلالتی ارتباط و تماس نزدیکتری دارند، تمام شود. توزیع اعتبارات بانکی و قوانین وصول مالیات نیز در این مورد نقشی تعیین کننده دارند که میبایست مورد نظر قرار گیرند.

خلاصه:

متابعت کنونی ترویج کشاورزی از اهداف توسعه دهه (۱۹۶۰ - ۱۹۵۰) ریشه عمده معضلات کنونی ترویج کشاورزی در این کشورهاست. و اگر ترویج بخواهد در جهت سعادت و توسعه واقعی این جوامع گام بردارد میبایست بعنوان ابزاری متناسب، در «توسعه روستائی هماهنگ» به خدمت درآید، و خدمت ترویج در این جوامع محدود به کشاورزی نبوده و رسالت آموزش ابعاد مختلف زندگی و حرفه‌ای را در برمیگیرد. از آنجا که توسعه واقعی متکی به مشارکت خود مردم در امور است و تطبیق یک نوآوری با ویژگیهای فرهنگی - اجتماعی یک جامعه اصلی است انکارناپذیر، ترویج روستائی با مدیریت عامل پشتیبان (دولت) و بکارگیری خود روستائیان در جریان امور در جهت افزایش بهره‌وری و رفع فقر و نابرابری در جوامع عقب نگه داشته محتاج یک بسیج و نهضت عمومی است.